

"من شیفته این شیوه ی روایتم"*

من با علاقه ای که نسبت به برخی از آثار کوئیلو – همچون "ورونیکا تصمیم می گیرد بمیرد"، "شیطان و دوشیزه پریم"، و "کیمیاجر" – دارم، اما همدلی ویژه ای نسبت به او و آثارش در خود احساس نمی کنم و از آن بخش از داستانهایش که به نوعی ترویج خرافه پرستی، سحر و جادوگری و شیطان رستی (به ویژه بریدا) محسوب می شود منزعجم.

در واقع او با دست گذاشتن بر نقطه ضعف انسانها (مذهب یا هر خرافه ی دیگری) و دزدیدن برخی باورهای ملل مختلف و امتزاج آنها با یکدیگر (برای نمونه در رمان "بریدا" این باور افلاطون را پیرامون نیمه گمشده ی روح هر فرد و نگاهی که این فیلسوف یونان باستان نسبت به عشق دارد را می گیرد و با اعتقاد فلسفه های بودایی به تناسخ مخلوط و ممزوج می کند تا چیزی بسازد که نقطه ضعف مردم مذهبی را تحت تاثیر قرار دهد) آثاری عوام پسندانه خلق می نماید.

"ساحره پورتوبلو" نیز در راستای ترویج همان اندیشه های خرافی تدوین شده اما می توانیم این رمان را، پس از "کیمیاجر" که از رنگ و بویی ایرانی – اسلامی برخوردار است (چرا که آنرا از مولانا کش رفته است) بهترین رمان این نویسنده برزیلی بدانیم.

آنچه که این آخرین رمان کوئیلو را ویژه ساخته، شیوه ای است که نویسنده برای روایت این رمان به کار برده است. شیوه ای که پیش از این، در رمان میرامار نوشته نجیب محفوظ با آن مواجه شده بودم و به شدت مرا تحت تاثیر قرار داده بود.

داستان راوی مستقلی ندارد و هر راوی روایت خود را از ماجرای زندگی و مرگ "ساحره پورتوبلو" ارایه می دهد اما این روایتها – در عین تناقض و تضادهایی که بین شان وجود دارد – در کنار هم، همدیگر را تکمیل نموده و مانند قطعات پازل، یک "کلان روایت" خلق می کنند.

در پایان رمان نیز خواننده غافلگیر می شود و با خواندن روایت آخرین راوی که روایت پلیس رسیدگی کننده به ماجرای قتل "ساحره پورتوبلو" و نامزد نامرئی او است، معلوم می شود که مقتول نمرده است. رازی که آنرا نه هیچیک از راویان که تنها آخرین راوی و خوانندگان کتاب می دانند.

ساحره پورتوبلو / پائولو کوئیلو / آرش حجازی / انتشارات کاروان / چاپ اول ۱۳۸۶ / ده هزار نسخه / قیمت ۴۵۰۰ تومان

* نوشته شده در جمعه بیست و یکم تیر ۱۳۸۷